آنچه در پی می آید گذری کوتاه بر برخی روایات نقلی تاریخی در خصوص حزن و اندوه عزاداری انبیای اولوالعزم بر مصائب امام حسین(ع) است که نشان می دهد عزای آن حضرت از ابتدای تاریخ مورد توجه انبیا و پاکان بوده است.

فلسفه عزاداری بر امام حسین(ع)

برای درک اینکه چرا عزاداری امام حسین(ع) دارای ویژگی‌هایی است که در هیچ یک از عزاداری‌ها حتی نسبت به پیامبران و امامان معصوم(ع) انجام نمی‌گیرد، باید به نقش آن حضرت در احیای دین اسلام و اصلاح امت اسلام توجه کرد. امام حسین(ع) با شهادت خود و یاران و نیز اسارت خویشان و زنان و کودکان، پیام جاودانه‌ای برای امت اسلام و بلکه جهانیان فرستاد تا شیوه درست زندگی در جامعه را بشناسد و سبک زندگی خود و جامعه را بر مدار آن تبیین کند. این پیام حاوی اصول کلی اسلام است که مهمترین آنها عدالت‌خواهی، ستم‌ستیزی، امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح فسادهای اجتماعی و مانند آن است.

این پیام به امت بلکه جهانیان کمک می‌کند تا برای تشخیص اهم از مهم در زندگی سرمشق داشته باشند و ارزش و اهمیت اصول عقلانی و وحیانی پیشین را در رسیدن انسان و جامعه به کمالات بدانند. آن حضرت(ع) شاخص‌های اسلامی برای زندگی سالم و سعادتمند را تبیین می‌کند و هرگونه مدارا را با ظلم و بی‌عدالتی و فساد و فرار از امر به معروف و نهی از منکر را عین ضلالت، تباهی و بردگی می‌داند و رهایی از آن را عین آزادگی و کرامت انسانی می‌شمارد.

همین پیام انقلابی و اصلاح‌گرایانه امام‌حسین(ع) که در کربلا با خون نوشت و به تاریخ ارسال کرد، موجب شد تا پس از ایشان مردم راه و روش سلوک خود را با مسائل مهم اجتماعی و سیاسی بدانند و حتی شهادت را بر زندگی در ننگ وعار را بهتر دانسته و برای رهایی از ظلم و عار ابدی و بردگی فکری و سیاسی و اجتماعی تلاش کنند. دو اندیشه‌ای که در اسلام به‌ویژه تشیع از قیام حسینی(ع) و عدالت جهانی مهدوی شکل گرفت، موجب شد تا امید به تغییر وضعیت نامطلوب و ظالمانه و همچنین لزوم تغییر وضعیت نامطلوب با عمل شهادت‌طلبانه، جامعه اسلامی را به پویایی و حرکت بکشاند. این‌گونه است که جامعه اسلامی بر این باور است که چه بکشد و چه کشته شود پیروز است؛ چرا که یکی از دو حسن را به دست خواهد آورد یا پیروز شده و نظام عادلانه مطلوب را می‌سازد یا آنکه شهید می‌شود و به بهشت جاودانه می‌رود. (توبه، آیه ۵۲)

از نظر تفکر شیعی با خاستگاه قرآنی و وحیانی، بر هر کسی لازم است که فلسفه قیام عاشورایی و حکومت جهانی مهدوی را زنده نگه دارد؛ چرا که این دو تفکر است که جهان عدالت محور را می‌سازد. بر همین اساس در آموزه‌های شیعی، از امام مهدی(ع) به عنوان منتقم یاد می‌شود که از ظالمان تاریخ و قاتلان امام حسین(ع) انتقام می‌گیرد و همان نظامی که امام حسین(ع) برای رسیدن به آن شهید شده را تحقق می‌بخشد. این همان فلسفه تاریخی است که شیعیان بر آن باور داشته و بدان امیدوارند.

پس عزاداری امام حسین(ع) به این انگیزه و هدف انجام می‌گیرد که سوخت موتور حکومت مهدوی را تامین کند؛ چرا که ظلم‌ستیزی و شهادت‌طلبی برای عدالت است که یاران مهدی(ع) را از حالت انفعال بیرون آورده و به انسان‌های فعال در عرصه جامعه و جهان تبدیل می‌کند. بدین ترتیب انتظار از حالت انفعالی خارج شده و به حالت فعال تبدیل می‌شود و زمینه تحقق حکومت عدالت محور و جهانی حضرت مهدی(عج) را فراهم می‌آورد.

به سخن دیگر، عزاداری امام حسین(ع) به معنای زنده نگه داشتن فلسفه قیام آن حضرت(ع) یعنی ایجاد حکومت صالح و عادلانه است که شیعیان آن را در حکومت مهدی(ع) به‌طور کامل تجربه خواهند کرد؛ ولی این بدان معنا نیست که خود در حد و اندازه آنچه در توان دارند به اصلاحات اقدامات نکنند؛ چرا که واجب هر مسلمانی است که در حد استطاعت عمل کند (بقره، آیات ۲۳۳ و ۲۸۶؛ انعام؛ آیه ۱۵۲؛ اعراف، آیه ۴۲) و در حد توان خویش به اصلاحات بپردازد و فساد را ریشه‌کن کرده و ظلم را بردارد و عدالت را جاری سازد. (هود، آیه ۸۸)

از آنجایی که امام حسین(ع) سبک زیست و چگونگی برخورد با مهمترین مسائل حوزه اجتماعی یعنی عدالت و امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح‌طلبی و عدالت‌خواهی را بیان کرده است، می‌بایست با سرمشق قرار دادن آن حضرت(ع) این مسیر را همیشه زنده و جاوید قرار دهیم و عزاداری بهترین شیوه برای زنده نگه داشتن آن است؛ چرا که در عزاداری ویژه امام حسین(ع) به شکل تجمعات و هیئت عزاداری وشعار و برگزاری مراسم گوناگون در اشکال مختلف و مداحی و سخنرانی و مانند آن، این فلسفه بارها و بارها در گوش و جان مردم تکرار می‌شود و به صورت یک بینش و نگرش در مردم نهادینه می‌شود. از این رو دشمنان اسلام به شدت از عزاداری امام حسین(ع) و برگزاری باشکوه آن در قالب شعائرالله واهمه دارند و می‌کوشند تا به هر شکلی شده آن را محو و یا دست‌کم محدود ساخته یا منحرف کنند.

انبیاء(ع) عزادار امام حسین(ع)

آغاز عزاداری برای امام حسین(ع)

عزاداری و برپایی عزا و گریه کردن بر عزیزان از دست رفته، در میان اقوام بشری در سرتاسر جهان رایج و متداول است. از گزارش‌های تاریخی نیز به دست می‌آید که پیامبر(ص) بر فراق فرزندش ابراهیم گریست. عزاداری حضرت فاطمه زهرا(س) برای پدر بزرگوارش چنان مشهور و معروف است که دیگر نیاز به ذکر آن نیست. آن حضرت(س) برای رحلت پیامبر(ص) و غصب خلافت و ظلم بر امیرمومنان(ع) طوری می‌گریست که به خاطر گریه‌های شبانه‌روزی و معترضانه‌اش مورد اعتراض قرار گرفت. همین مسئله موجب شد تا ایشان به ناچار بیت‌الاحزان را به وجود آورد. آن حضرت(س) دست حسن و حسین(ع) را می‌گرفت و برای عزاداری و گریه به آنجا می‌رفت.

اما عزاداری برای امام حسین(ع) تنها به پس از شهادت یا آغاز تولد ایشان ارتباط ندارد و بر پایه روایات بسیار این امر سابقه‌ای بس طولانی دارد. بنابراین روایات نخستین کسی که بر امام حسین(ع) گریست و برای او عزاداری کرد، حضرت آدم(ع) بود. می‌گویند هنگامی که حضرت آدم(ع) هبوط کرد، وقتی به عرفات رسید و در آنجا به سوی عرش الهی نگاه کرد و اسماء خمسه و نور آنها را دید از جبرئیل خواست تا این اسماء را به او یاد دهد. پس آدم(ع) خدا را با این اسماء خواند: یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا محسن بحق الحسن و الحسین و منک الاحسان.

می‌گویند: حضرت آدم(ع) یکی یکی این اسماء طیبه را می‌گفت تا رسید به اسم امام حسین(ع) و وقتی این نام را بر لبش جاری ساخت، حزن و اندوه زیادی بر قلبش مستولی شد و اشک از هر دو دیده‌اش جاری گشت. حضرت آدم(ع) از جبرئیل علت این امر را پرسید. پس جبرئیل نیز برای او مصیبت امام حسین(ع) را نقل کرد و گفت: ای آدم! این حسین فرزند توست که مبتلا به مصیبت بزرگی می‌شود. مصیبتی که تمام مصائب در مقابل آن اندک و کوچک است.

آدم(ع) پرسید: آن، چه مصیبتی است که همه مصائب در مقابل آن اندک است؟ جبرئیل گفت: ای آدم! این حسین در حالی که غریب و بی‌کس و تنهاست و هیچ یار و یاوری ندارد و فریاد می‌زند: واعطشاه وا قله ناصراه (داد از تشنگی، فریاد از کمی یار) با لب تشنه کشته می‌شود.

عطش و تشنگی او به حدی است که آسمان در دیده او تیره و تار گشته و هیچ کس او را اجابتی نمی‌کند مگر به ضرب شمشیر. ای آدم! سرش را از قفا مانند گوسفند ذبح می‌کنند و سرهای بریده او و یارانش را بر روی نی زده و به همراه حرم او که به اسارت گرفته‌اند شهر به شهر می‌گردانند. (بحارالانوار، ج۴۴، ص ۲۴۵)

در خبر است که هنگامی که حضرت نوح(ع) با کشتی خود بر روی آب بود، به مکانی رسیدند که هوا طوفانی شد و کشتی به تلاطم افتاد، همه ترسیدند که مبادا غرق شوند. حضرت نوح(ع) با خدا مناجات کرد و عرضه داشت: خداوندا این چه سرزمینی است؟ من تمام زمین را گشتم و چنین حالتی به من دست نداد. در این هنگام جبرئیل نازل می‌شود و نام این سرزمین و نحوه شهادت حضرت اباعبدالله‌الحسین(ع) را برای ایشان نقل می‌کند و حضرت نوح(ع) و افراد کشتی‌اش برای مصائب وارده بر ایشان گریه می‌کنند. (بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۳)

گریه حضرت ابراهیم(ع) بر امام حسین(ع)

حضرت ابراهیم خلیل‌الله بارها و بارها برای مظلومیت و مصائب حضرت سیدالشهدا(ع) اشک ریخت، که از آن جمله زمانی که ملکوت آسمان و زمین را مشاهده کرد و نور حضرت امام حسین(ع) را دید محزون شد و گریست. (بحار، ج ۳۶، ص ۱۵۱)

امام رضا(ع) می‌فرماید: در آن هنگام که حضرت ابراهیم(ع) قصد ذبح کردن فرزندش حضرت اسماعیل(ع) را کرد خداوند گوسفندی را فرستاد تا او به جای فرزندش ذبح کند، حضرت ابراهیم(ع) دلگیر شد زیرا دوست داشت تا آن هدیه خداوندی نمی‌آمد و او پسرش را ذبح کرده و دلشکسته می‌شد و به درجه رفیع صبر و رضا نایل می‌گشت، در این هنگام از سوی پروردگار وحی می‌آید: ای ابراهیم! محبوب‌ترین مخلوقات من در نزد تو چه کسی است؟

حضرت ابراهیم(ع) عرض کرد: حبیب تو حضرت محمد(ص) وحی آمد که: آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خود را؟ حضرت ابراهیم(ع) عرض کرد: فرزند حبیب تو را بیشتر دوست می‌دارم. وحی آمد که: آیا ذبح شدن فرزند او به دست دشمنان، بیشتر دل تو را به درد و رنج می‌آورد یا ذبح کردن پسر خود در طاعت من. حضرت ابراهیم(ع) عرض کرد: ذبح فرزند او به دست دشمنان، بیشتر دلم را می‌سوزاند. پس خداوند می‌فرماید: ای ابراهیم، عده‌ای که گمان می‌کنند از امت رسول خاتم هستند، او را با شقاوت و بی‌رحمی و بسان گوسفند ذبح می‌کنند و با انجام این عمل مستحق عذاب دردناک و خشم من می‌شوند. ای ابراهیم! من به خاطر حزن و اندوه تو و دلشکستگی تو بر حسین، مرتبه‌ات را بالا برده و تو را به درجه رفیع صبرکنندگان در مصائب می‌رسانم و این جریان تفسیر آیه (و فدیناه بذبح عظیم) است که فرمود: ذبیحه بزرگی را فدای او کردیم. (بحار، ج ۴۴، ص ۲۲۵، عیون‌الاخبار، ج۱، ص ۲۰۹ و سوره صافات، آیه ۱۰۷)

در جای دیگر حضرت ابراهیم(ع) هنگامی که بر اسبش سوار بود به وادی مقدس کربلا می‌رسد و در حین عبور از آنجا اسبش او را بر زمین می‌زند که در همین حین سر او شکسته و خون از سرش جاری می‌شود، به خداوند عرض می‌کند: چه گناهی از من صادر شده که من باید به خاطر آن چنین عقوبت شوم؟ اسبش به سخن درمی‌آید و می‌گوید: ای خلیل خدا! بدان که اینجا محل به شهادت رسیدن فرزند حضرت خاتم‌الانبیاء(ص) است و برای تأسی به آن بزرگوار و شریک بودن در مصائبش خون سر تو نیز مانند خون او بر روی زمین جاری شده است. (بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۳)

روایت است که گوسفندان حضرت اسماعیل(ع) در کنار فرات می‌چریدند. روزی شبان آنها به خدمت حضرت اسماعیل(ع) آمد و گفت: چند روز است که گوسفندان از این نهر آب نمی‌آشامند. پس حضرت در مناجات با خدا از سبب این حالت سوال کرد. همان ساعت حضرت جبرئیل(ع) از طرف خداوند خدمت حضرت اسماعیل(ع) نازل شد و گفت: ای اسماعیل سبب این حالت را از گوسفندان بپرس، آنها پاسخت را خواهند داد. پس آن حضرت از گوسفندان پرسید: چرا از این رودخانه آب نمی‌نوشید؟

گوسفندان به زبان فصیح پاسخ دادند: به ما خبر رسیده که فرزند تو حسین- که سبط گرامی محمد(ص) است- در این زمین با لب تشنه کشته خواهد شد پس ما از این آب نمی‌آشامیم به جهت حزن و اندوه برای تشنگی آن بزرگوار. (بحار، ج۴۴، ص ۲۴۳)

روزی شخصی از بنی‌اسرائیل حضرت موسی(ع) را دید که با شتاب و با حالتی خاص و در حالی که رنگ به رخساره ندارد برای عبادت و مناجات با خدا می‌رود عرض کرد: ای نبی خدا من گناه بزرگی انجام داده‌ام و می‌دانم که اکنون برای مناجات با خدا و هم‌صحبتی با او می‌روی. ای پیامبر خدا از تو طلب و خواسته‌ای دارم و می‌خواهم از خداوند سوال کنی آیا گناه مرا می‌بخشد؟ حضرت موسی(ع) پذیرفت و هنگام مناجات با خداوند عرض کرد: ای خداوند بزرگ تو عالمی به آنچه که می‌خواهم تکلم نمایم، آن مرد که بنده‌ای از بندگان توست گناهی را مرتکب شده و از من خواسته تا برای او به درگاه تو طلب عفو و رحمت نمایم. از جانب خداوند خطاب رسید: ای موسی هر کس از من طلب مغفرت و بخشش کند من او را مورد رحمت و غفران خود قرار می‌دهم به جز قاتل حسین(ع). حضرت موسی(ع) عرض کرد: حسین کیست؟ خطاب رسید: همان کسی که ذکر او و احوالات او در گذشته و در کوه طور برای تو گفته شده است. عرض کرد: چه کسی او را می‌کشد؟

خداوند فرمود: او را جماعتی طاغی و ستمگر که خود را از امت جد او می‌شمارند می‌کشند و اسب او فرار کرده و شیهه‌کشان می‌گوید: ای داد از امتی که فرزند پیغمبر خود را می‌کشند. این ستمگران، بدن او را بر روی خاکها بی‌غسل و بی‌کفن رها کرده و حرم او را غارت می‌کنند و زنان او را به اسارت گرفته، یاران او را شهید و سرهایشان را بر سر نیزه‌ها کرده و در بلاد مختلف می‌گردانند. ای موسی اطفال صغیر ایشان از تشنگی هلاک شده و بزرگانشان از شدت تابیدن آفتاب، پوست بدنشان به هم کشیده می‌شود. در این هنگام حضرت موسی(ع) گریست و خطاب رسید ای موسی بدان که هرکس گریه کند در عزای او یا بگریاند یا خود را شبیه به گریستن کند، آتش را بر بدنش حرام می‌کنم (بحار، ج ۴۴، ص ۳۰۸)

همچنین حضرت موسی(ع) در ملاقاتی که با حضرت خضر(ع) داشت برای او از آل حضرت محمد(ص) و قضیه امام حسین(ع) می‌فرماید و هر دو برای مصائب امام حسین(ع) گریه می‌کنند. (بحار، ج ۱۳، ص ۳۰۱ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۲)

هنگامی که حضرت سلیمان نبی(ع) به همراه حشم و خدم از روی هوا گذر می‌کرد به سرزمین نینوا رسید، باد او را سه دور، به دور خود چرخانید و به سوی زمین آورد. حضرت سلیمان نبی(ع) از باد خواست که بگوید چرا این عمل را مرتکب شده است؟ باد در پاسخ او گفت: ای نبی خدا! اینجا سرزمین به شهادت رسیدن حضرت امام‌حسین(ع) است و روضه احوالات حضرت سیدالشهدا(ع) را برای او نقل کرد. (بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۴)

نقل شده که زکریا از خداوند در مورد اسماء خمسه طاهره سوال کرد و خواست تا آن اسماء را به او هم بیاموزد، جبرئیل نازل شد و آن اسماء را به او یاد داد. زکریا نیز آن اسماء را ذکر نمود و حالات عجیبی بر او مستولی شد. او هرگاه نام حضرت محمد(ص)، علی(ع) و فاطمه(س) و حسن(ع) را می‌برد غم و اندوه از دلش رخت برمی‌بست اما همین که نام حسین(ع) را می‌برد بغض گلویش را می‌گرفت و دلش به طپش می‌افتاد و اشکانش جاری می‌شد.

او به خداوند عرض کرد: خدایا چه می‌شود که نام آن چهار بزرگوار مرا از هم و غم نجات می‌دهد ولی اسم حسین(ع) را که می‌برم اشکانم جاری می‌شود و دلم می‌شکند؟

خداوند او را از قضیه شهادت حسین(ع) خبر داد و فرمود (کهیعص) پس کاف به کربلا و (هاء) به هلاکت و کشته شدن عترت طاهره و (یاء) به یزید قاتل و کشنده امام حسین(ع) و (عین) به عطش او و (صاد) به صبرش بر مصائب دلالت دارد. چون ذکریا این مصائب را شنید تا سه روز از مسجد بیرون نیامد و کسی را به حضور نپذیرفت و پشت هم می‌گریست و عرض می‌کرد خدایا آیا بهترین خلق خود را به مصیبت فرزندش مبتلا می‌کنی؟ و سپس از خدا خواست تا او را فرزندی عطا کند که محبت او در دلش بسیار باشد و او نیز به سرنوشت امام حسین(ع) دچار شود، خداوند نیز حضرت یحیی را به او عطا فرمود و حضرت یحیی نیز همانند حضرت سیدالشهدا(ع) به دنیا آمد (یعنی مدت حمل او شش ماه بود) و سر از بدن او نیز جدا ساختند. (بحار، ج ۴۴، ص ۲۲۳ و احتجاج،ج ۲، ص ۲۷۲)

هنگامی که حضرت عیسی(ع) به همراه حواریون خود از سرزمین کربلا عبور می‌کردند حزن و اندوه زیادی آنان را فرا می‌گیرد که آنان از خدا سبب پیدایش چنین حالتی در وجودشان را جویا می‌شوند. به دستور خداوند حیوانات وحشی (آهوان) برای آنان واقعه و جریان کربلا و مصائب حضرت سیدالشهدا(ع) را بازگو می‌کنند و حضرت مسیح(ع) و حواریون برای آن همه مصائب و مظلومیت حسین(ع) گریه می‌کنند. (بحار، ج ۴۴، ص ۲۵۳ و امالی صدوق، مجلس ۸۷، ص ۴۷۹)

*** عزاداری امام حسین(ع) به معنای زنده نگه‌داشتن فلسفه قیام آن حضرت(ع) یعنی ایجاد حکومت صالح و عادلانه است که شیعیان آن را در حکومت مهدی(ع) به‌طور کامل تجربه خواهند کرد.**

*** هنگامی که حضرت عیسی(ع) به همراه حواریون خود از سرزمین کربلا عبور می‌کردند حزن و اندوه زیادی آنان را فرا می‌گیرد که آنان از خدا سبب پیدایش چنین حالتی در وجودشان را جویا می‌شوند. به دستور خداوند حیوانات وحشی (آهوان) برای آنان واقعه و جریان کربلا و مصائب حضرت سیدالشهدا(ع) را بازگو می‌کنند و حضرت مسیح(ع) و حواریون برای آن همه مصائب و مظلومیت حسین(ع) گریه می‌کنند.**

سِرّ بردن اهل حرم به کربلا

نهضت عاشورا یک مکتب، برنامه و نظام شایسته مداقه و الگوبرداری است. شناخت ابعاد مختلف این نهضت یکی از لوازم ضروری برای تداوم بخشیدن به آن است. نوشتار پیش رو دلایل به همراه بردن اهل حرم به کربلا را تبیین می کند.

همراهی خانواده امام حسین(ع) در نهضت عاشورا از چند جهت حائز اهمیت است؛

۱. زنان و کودکان توانایی تبلیغ و پیام‌رسانی را دارند.

۲. علاوه بر توانایی تبلیغ، دشمنان نیز از مقابله با آنان عاجزند؛ زیرا باید حریم آنان را حفظ کنند و در صورت آسیب‌رسانی به زنان و کودکان، عواطف همگان جریحه‌دار می‌شود و نزد افکار عمومی در طول تاریخ محکوم خواهند شد. چنانکه در واقعه کربلا دشمنان حتی نزد خانواده‌های خود، سرافکنده شدند.

۳. دیگر آنکه از نگاه عرفانی، امام حسین(ع) تمام هستی خود و اطرافیان خود را بدون هرگونه کاستی، در طبق اخلاص گذاشت و به درگاه خداوند آورد. ثمره چنین اخلاصی آن شد که نهضت عاشورا در طول و عرض تاریخ، برای مسلمانان و غیر مسلمانان، تأثیرگذار باشد و در قیامت نیز به درجه‌ای برسند که همگان غبطه آن را بخورند. برای توضیح بیشتر در این باره، چند نکته قابل ذکر است:

اول: پیام‌رسانی

تکلیف اجتماعی در آیین اسلام، ویژه مردان نیست؛ بلکه زنان متعهد و مسلمان نیز در برابر جریان حق و باطل و مسئله ولایت و رهبری، وظیفه دارند و باید از رهبری حق، دفاع و پیروی کنند و از حکومت‌های فاسد و مسئولان نالایق، انتقاد نمایند و در صحنه‌های گوناگون اجتماعی، حضوری مؤثر داشته باشند. در تداوم مسیری که حضرت زهرا(س) در حمایت از امام معصوم(ع) و افشاگری علیه ظلم و غصب زمامداران داشت؛ زنان به خصوص حضرت زینب(س) نیز در نهضت کربلا دوشادوش امام حسین(ع) مشارکت داشتند.

هر قیام و نهضتی، عمدتاً از دو بخش «خون» و «پیام» تشکیل می‌گردد. مقصود از بخش «خون»، مبارزات خونین و قیام مسلحانه است که مستلزم کشتن و کشته شدن و جانبازی در راه آرمان مقدس است. مقصود از بخش «پیام» نیز، رساندن و ابلاغ خواسته‌های انقلاب و بیان آرمان‌ها و اهداف آن است. با بررسی قیام مقدس امام حسین(ع)، این دو بخش کاملاً در آن به چشم می‌خورد؛ زیرا انقلاب امام حسین(ع) تا عصر عاشورا مظهر بخش اول، یعنی (بخش خون و شهادت)، بود و رهبری و پرچم‌داری نیز بر عهده خود ایشان قرار داشت. پس از آن، بخش دوم نهضت عاشورا به پرچم‌داری امام سجاد(ع) و حضرت زینب(س) آغاز گردید. آنان با سخنان آتشین خود، پیام انقلاب و شهادت سرخ حضرت سیدالشهدا و یارانش را به آگاهی افکار عمومی رسانیدند و طبل رسوایی حکومت پلید اموی را به صدا درآوردند.

با توجه به تبلیغات بسیار گسترده و دامنه‌داری که حکومت اموی از زمان معاویه، علیه اهل‌بیت(ع) - به ویژه در منطقه شام به راه انداخته بود - بی‌شک اگر بازماندگان امام حسین(ع) به افشاگری و بیدارسازی نمی‌پرداختند، دشمنان اسلام و مزدوران قدرت‌های وقت، نهضت بزرگ و جاویدان آن حضرت را در طول تاریخ، کم ارزش و چهره آن را وارونه نشان می‌دادند؛ همچنان که برخی در تهمتی درباره امام حسن(ع) گفتند: «بر اثر ذات‌الریه و سل از دنیا رفت».

اما تبلیغات گسترده بازماندگان حضرت سیدالشهدا(ع) در دوران اسارت - که کینه‌توزی سفیهانه یزید چنین فرصتی را برای آنان پیش آورده بود - اجازه چنین تحریف و جنایتی را به دشمنان نداد. ضرورت حضور و نقش بازماندگان عاشورا، با بررسی و مطالعه در حکومت امویان بر شام، بیش از پیش روشن می‌شود.

دوم: خنثی‌سازی تبلیغات بنی‌امیه

شام از آن روز که به تصرف مسلمانان درآمد، تحت سیطره فرمان‌روایانی چون خالد پسر ولید و معاویه پسر ابوسفیان قرار گرفت. مردم این سرزمین، نه سخن پیامبر(ص) را دریافته بودند و نه روش اصحاب او را می‌دانستند و نه اسلام را دست‌کم آن‌گونه که در مدینه رواج داشت، می‌شناختند؛ البته ۱۱۳ تن از صحابه پیامبر اکرم(ص) یا در فتح این سرزمین شرکت داشتند، و یا به تدریج در آنجا سکونت گزیده بودند؛ ولی بررسی زندگی‌نامه این افراد نیز روشن می‌کند که جز چند تن، بقیه آنان برای مدت کمی محضر پیامبر گرامی اسلام(ص) را درک کرده و جز یک یا چند حدیث، روایت نکرده بودند. گذشته از آن، بیشتر این افراد در طول خلافت عمر و عثمان تا آغاز حکومت معاویه، وفات کردند و در زمان قیام امام حسین(ع) تنها یازده تن از آنان زنده بوده و در شام به سر می‌بردند.

اینان مردمانی در سنین هفتاد تا هشتاد سال بودند که گوشه‌نشینی را بر آمیختن با توده مردم ترجیح داده و در عامه مردم نفوذی نداشتند. و در نتیجه نسل جوان آن روز، از اسلام حقیقی چیزی نمی‌دانستند و شاید در نظر آنان، اسلام هم حکومتی بود مانند حکومت کسانی که پیش از ورود اسلام بر آن سرزمین فرمان می‌راندند! و تجمّل دربار معاویه، حیف و میل اموال عمومی، ساختن کاخ‌های بزرگ و تبعید و زندانی کردن و کشتن مخالفان، برای آنان امری طبیعی بود؛ زیرا چنین نظامی نیم قرن پیش از آن سابقه داشت و به یقین کسانی بودند که می‌پنداشتند آنچه در مدینه عصر پیامبر گذشته، نیز این چنین بوده است. (قیام امام حسین(ع)، سید جعفر شهیدی ص ۱۸۵)

معاویه حدود ۴۲ سال در شام حکومت کرد و در این مدت نسبتاً طولانی، مردم شام را به گونه‌ای پرورش داد که فاقد بصیرت و آگاهی دینی باشند و در برابر اراده و خواست او، بی‌چون و چرا تسلیم شوند. (بررسی تاریخ عاشورا، محمد ابراهیم آیتی ص ۴۷). همچنین وی در طی این مدت، نه تنها از نظر نظامی و سیاسی مردم شام را تحت سلطه خود قرار داد که از نظر فکری و مذهبی نیز مردم آن منطقه را کور، کر و گمراه بار آورد تا آنچه او به اسم تعلیمات اسلام به آنان عرضه می‌کند، بی‌هیچ اعتراضی بپذیرند. حکومت بنی‌امیه با تبلیغات زهرآگین و کینه‌توزانه، خاندان پاک پیامبر را در نظر مردم شام منفور جلوه داد و در مقابل، بنی‌امیه را خویشان رسول خدا و نزدیک‌ترین افراد به او معرفی کرده؛ به طوری که پس از پیروزی قیام عباسیان و استقرار حکومت ابوالعباس سفّاح، ده تن از امرای شام نزد وی رفتند و همه سوگند خوردند که ما تا زمان قتل مروان آخرین (خلیفه اموی)، نمی‌دانستیم که رسول خدا(ص) جز بنی‌امیه خویشاوندی داشت که از او ارث ببرند، تا آنکه شما امیر شدید. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۱۵۹)

بنابراین، جای شگفتی نیست اگر در مقاتل می‌خوانیم: به هنگام آمدن اسیران کربلا به دمشق، مردی در برابر امام زین‌العابدین(ع) ایستاد و گفت: سپاس خدایی را که شما را کشت و نابود ساخت و مردمان را از شرّتان آسوده کرد! حضرت کمی صبر کرد تا شامی هر چه در دل داشت بیرون ریخت؛ سپس با تلاوت آیاتی مانند: «إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیراً» (احزاب ـ ۳۳) «بی‌شک خداوند می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک سازد، پاک ساختنی». فرمود: این آیات در حق ما نازل شده است. پس از آن بود که مرد فهمید آنچه درباره این اسیران شنیده، درست نیست. آنان خارجی نیستند؛ بلکه فرزندان پیامبر هستند؛ و از آنچه گفته بود، پشیمان شد و توبه کرد. (مقتل الحسین(ع)، اخطب خوارزمی، ج ۲، ص ۶۱؛ سید بن طاووس، اللهوف، ص ۷۴)

بنابراین با حرکت منزل به منزل خاندان امام حسین(ع) و خطبه‌ها و روشنگری‌های امام سجاد(ع) و حضرت زینب(س)، تحریفات چندین دهه بنی‌امیه - حتی در «شام» به عنوان مرکز خلافت دشمنان - خنثی شد.

سوم. افشای چهره ظالمان

بُعد دیگر علت حضور خانواده امام حسین(ع)، نشان دادن چهره واقعی یزید و حکومت وی بود. یکی از عوامل مؤثر در پذیرش پیام از سوی مردم و رساتر بودن تبلیغات از سوی پیام‌آوران، عنصر مظلومیت است. از این رو برخی از جناح‌ها، گروه‌ها و احزاب سیاسی هنگام تبلیغات برای نفوذ بیشتر در اذهان مردم و افکار عمومی، مظلوم‌نمایی می‌کنند؛ چون انسان، فطرتاً از ظلم و ظالم بیزار و متنفر است، همچنانکه مظلوم، محبوب و حداقل مورد عواطف و احساسات مثبت مردم است. در حادثه کربلا، نه مظلوم‌نمایی؛ بلکه حقیقت مظلومیت با فداکاری اهل‌بیت(ع) آمیخته شد و آنان پیام سالار شهیدان و اصحاب را با عالی‌ترین صورت به همه مردم ابلاغ کردند؛ به گونه‌ای که امروز نیز صدای آنان، در وجدان بشریت به گوش می‌رسد.

خردسالان و زنان، که نه سلاح جنگی داشتند و نه توان رزم؛ ولی با قساوت‌بارترین شکل ممکن مورد ضرب و شتم، آزردگی عواطف و احساسات قرار گرفتند. طفل شش ماهه با لب‌های تشنه در کنار شط فرات جان داد؛ دخترک خردسال کنار پیکر خونین و قطعه قطعه پدر کتک خورد؛ خیمه‌های آنان به آتش کشیده شد و ... این عوامل در ابلاغ پیام و افشای ماهیت حکومت یزید کمتر، از آن شهادت و جانبازی اصحاب نبود. همین «صدای العطش» طفلان امام حسین(ع) و قنداقه خونین علی‌اصغر(ع) است که آن شمشیرزدن‌ها و خون‌های ریخته شده را زنده نگه داشته است. امام سجاد(ع) در شام همین که خواست دستگاه بنی‌امیه را رسوا کند، فرمود: پدرم امام حسین(ع) را به صورت مُثله و قطعه قطعه کردن، شهید کردند. همچون پرنده‌ای در قفس، پر و بال او را شکستند تا جان داد. اینجا اگر امام سجاد(ع) می‌فرمود: «پدرم را شهید کردند»، در چشم مردم شام - که شناخت عمیقی نسبت به اهل بیت نداشتند - خیلی مهم نبود؛ زیرا می‌گفتند: «در جنگ، افرادی کشته می‌شوند و یکی از آنان امام حسین بوده است».

امام سجاد(ع) فرمود: بر فرض قصد کشتن داریدِ؛ اما چرا این گونه کشتید؟ چرا مثل پرنده بدنش را پاره پاره کردید؟ چرا کنار نهر آب، او را تشنه کشتید؟ چرا او را دفن نکردید؟ چرا به خیمه‌های او حمله کردید؟ چرا کودک او را شهید کردید؟ این کلمات به قدری در نزد افراد غیرقابل خدشه بود که شام را طوفانی کرد و یک جنبش فکری و فرهنگی، علیه رژیم اموی به راه انداخت.

نکته پایانی آنکه، یزید می‌خواست با کشتن مردان و به اسارت کشیدن خاندان اهل‌بیت، همه حرکت‌ها را در نطفه خفه کند؛ به طوری که همگان از چنین سرنوشتی ترسان و بیمناک باشند و خود بر اریکه قدرت تکیه بزند. اما قیام با عزت امام حسین(ع) و پیام رسانی افشاگرانه و مظلومانه خاندان او، هسته‌های ظلم‌ستیزی را برای خونخواهی امام حسین(ع) و از بین بردن بنی‌امیه در نقاط مختلف سرزمین‌های اسلامی به وجود آورد. حضور زنان در کربلا آنان را تبدیل به شاهدان و گزارشگران عینی واقعه کربلا کرد. در صورت نبود آنان، لشکر بنی‌امیه می‌توانست هر آنگونه که می‌خواهد وقایع عاشورا تحریف کند.

در مورد امام سجاد(ع) نیز لازم به تذکر است که بیماری ایشان شکم درد (به صورت حاد و شدید) بوده به گونه‌ای که ایشان توان حمل سلاح و جنگیدن را نداشتند. (بصائرالدرجات، صفار قمی، ص ۱۴۸ و ۱۶۳؛ الارشاد، شیخ مفید، ص ۱۱۴؛ اعلام الوری، طبرسی، ص ۲۴۶). شروع بیماری نیز در همین ایام بوده نه اینکه ایشان از همان ابتدای سفر بیمار بوده باشند. البته قابل تذکر است که بیماری ایشان در آن ایام نیز خود مصلحتی الهی بوده تا تنها فرزند باقی مانده از امام حسین(ع)، برای برعهده گرفتن منصب امامت و رهبری جامعه زنده بمانند.

*** بخش دوم نهضت عاشورا به پرچمداری امام سجاد(ع) و حضرت زینب(س) آغاز گردید. آنان با سخنان آتشین خود، پیام انقلاب و شهادت سرخ حضرت سیدالشهدا و یارانش را به آگاهی افکار عمومی رسانیدند و طبل رسوایی حکومت پلید اموی را به صدا در آوردند.**

*** تکلیف اجتماعی در آیین اسلام، ویژه مردان نیست؛ بلکه زنان متعهد و مسلمان نیز در برابر جریان حق و باطل و مسئله ولایت و رهبری، وظیفه دارند و باید از رهبری حق، دفاع و پیروی کنند و از حکومت‌های فاسد و مسئولان نالایق، انتقاد نمایند و در صحنه‌های گوناگون اجتماعی، حضوری مؤثر داشته باشند. در تداوم مسیری که حضرت زهرا(س) در حمایت از امام معصوم(ع) و افشاگری علیه ظلم و غصب زمامداران داشت؛ زنان به خصوص حضرت زینب(س) نیز در نهضت کربلا دوشادوش امام حسین(ع) مشارکت داشتند.**

چراغ راه

ملاک عزت و ذلت

قال الامام‌الحسین(ع): من یطع‌الله یرفعه، و من یعص‌الله یضعه.

امام حسین(ع) فرمود: کسی که خدا را اطاعت کند، خداوند او را سرافراز می‌کند، و کسی که خدا را نافرمانی کند، خداوند او را پست و خوار می‌کند. [1]

۱- تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۱۸۳

حکایت خوبان

امتیازات امام حسین(ع)

محمدبن مسلم نقل می‌کند که از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) شنیدم که می‌فرمودند: خداوند تبارک و تعالی به امام حسین(ع) عوض شهادتش سه چیز به او عطا فرموده است:

۱- امامت را در نسل او مقرر فرموده و همه امامان معصوم از فرزندان آن حضرت می‌باشند.

۲- در تربت پاک آن حضرت شفا و بهبودی قرار داده است.

۳- دعا در نزد قبر مطهر آن حضرت مستجاب می‌شود، و روزهایی که زائرین آن حضرت به زیارتش می‌روند و برمی‌گردند، جزو عمر آنها محسوب نمی‌شود. [1]

همچنین از ابن عباس نقل شده است که گفت: قبل از آنکه امام حسین(ع) از مکه به سوی عراق حرکت کند، آن حضرت را کنار درب کعبه، خانه خدا دیدم که دست جبرئیل در دست امام حسین(ع) است و ندا می‌کند: ای مردم! برای بیعت با خدای عزوجل بشتابید. [2]

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۱
۲- همان، ص ۱۸۵

پرسش و پاسخ

معنا و مفهوم «ثارالله»

پرسش:
ثارالله به چه معناست و چرا به امام حسین(ع) ثارالله می‌گویند؟
پاسخ:

در کتاب‌های لغت «ثار» از ریشه «ثَأر» و «ثُوره» به معنای انتقام و خونخواهی و نیز به معنای خون آمده است. (المفردات فی غریب القرآن،ص ۱۸۱) برای «ثارالله» بودن امام حسین(ع) نیز معانی و وجوه مختلفی ذکر شده، که هر یک تفسیر خاص خود را می‌طلبد. در مجموع به این معنا است، که خداوند، ولی دم آن حضرت است و خود او خون آن بزرگوار را از دشمنانش طلب می‌کند؛ چرا که ریختن خون سیدالشهدا(ع) در کربلا، تجاوز به حریم و حرمت الهی و طرف شدن با خداوند است.

به طور کلی از آن جهت که اهل بیت(ع) «آل‌الله» هستند، شهادت این امامان، ریخته شدن خون متعلق به خداوند است. اگر چه این واژه در قرآن نیامده است؛ لیکن می‌توان آن را با آیات قرآنی این‌گونه توجیه نمود. خداوند می‌فرماید: «من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا؛ آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولی‌اش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم». (اسراء- ۳۳) البته هر کسی (صرف نظر از مسلک و مذهبش)، اگر مظلومانه کشته شود، اولیای دم او، حق خونخواهی دارند و از آن جا که اهل بیت(ع) - به ویژه امام حسین(ع) - مظلومانه و در راه ایمان و حق و خداوند کشته شده‌اند و جان به جان آفرین تسلیم کرده‌اند، در واقع «ولی‌دم» و خونخواه آنان، خود خداوند است. بنابراین «ثارالله» به این معنا است، که خون بهای امام حسین(ع) متعلق به خدا است و او کسی است که خونبهای امام حسین(ع) را خواهد گرفت.این واژه حاکی از شدت همبستگی و پیوند سیدالشهدا(ع) با خداوند است، که شهادتش همچون ریخته شدن خونی از امت خدا می‌ماند که جز با انتقام‌گیری و خونخواهی خدا، تقاص نخواهد شد. (ر.ک، فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، ص ۱۲۵، واژه «ثار») اگر «ثار» به معنای خون باشد، قطعا مراد از «ثارالله» معنای حقیقی نیست؛ بلکه یک نوع تشبیه، کنایه و مجاز است. چون مسلم است که خدا موجودی مادی نیست تا دارای جسم و خون باشد؛ پس این تعبیر از باب تشبیه معقول به محسوس است؛ یعنی، همانگونه که نقش خون در بدن آدمی نقش حیاتی است، وجود مقدس امام حسین(ع) نسبت به دین خدا چنین نقشی دارد و احیای اسلام با نهضت عاشورا بوده است.شاید بتوان در این باره با نگاه عرفانی مستند به روایات نیز به نتیجه‌ای نورانی دست یافت. از امام علی(ع) نیز به «اسدالله الغالب» و «یدالله» تعبیر شده است و در حدیث «قرب نوافل» از پیامبر(ص) روایت شده است که خداوند فرمود: بنده من به چیزی دوست داشتنی‌تر از واجبات، نزد من اظهار دوستی نمی‌کند و همانا او با نوافل نیز به سوی من اظهار دوستی می‌کند. آنگاه که او را دوست بدارم گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و دیده او می‌شوم که با آن می‌بیند و زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید و دست او می‌شوم که با آن ضربه می‌زند و پای او می‌شوم که با آن راه می‌رود. اگر به درگاه من دعا کند، او را دوست خواهم داشت و اگر از من درخواست کند به او عطا می‌کنم.» (المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۱) از این روایت به خوبی آشکار می‌شود، که اولیای خداوند، «خلیفه» او بر روی زمین و مظهر افعال الهی‌اند. خداوند جسم نیست، اما آن چه را که اراده می‌کند انجام بدهد، از طریق دست اولیای خود به ظهور می‌رساند و کمکی را که می‌خواهد به سوی بنده‌ای بفرستد، با پای اولیای خود می‌رساند. و خونی را که می‌خواهد از سوی خود برای احیای دین خودش ریخته شود، از طریق شهادت اولیای خودش ظاهر می‌سازد. از این رو همان‌طور که دست امام علی(ع) دست قدرت خدا و «یدالله» است؛ خون امام حسین(ع) نیز خون خدا و «ثارالله» است. از این رو در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره و الوتر الموتور؛ سلام بر تو ای خون خدا و فرزند خون او! سلام بر تو ای یگانه دوران!»همان‌گونه که نقش خون در بدن آدمی نقش حیاتی است و بود و نبودش، مرگ و زندگی او را رقم می‌زند، وجود مقدس امام علی و امام حسین(ع) نزد خدا و در دین او چنین نقشی دارند که اگر آن حضرت نبود، اسلام نبود و اگر حسین(ع) نبود، اسلام و تشیع نبود.

آری! تا یاد و نام سیدالشهدا(ع) زنده و بر سر زبان‌ها است، تا عشق حسین(ع) در دل‌ها می‌تپد، تا آتش محبت و ولایت او در قلوب انسان‌ها مشتعل است، تا فریاد «یا حسین» بر بلندای آسمان‌ها و زمین طنین‌انداز است؛ نام و یاد خدا زنده و پایدار است؛ چون او و همه هستی خود را در راه خدا انفاق و ایثار کرد، سیمای ننگین ریاکاران و تحریف‌گران زمان را آشکار نمود و نقاب از چهره زشت آنان برداشت و اسلام ناب نبوی و علوی را بر مردم نمایاند. خون او شرافت «ثارالله» را گرفت.

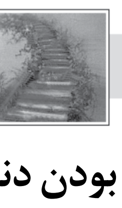

سلوک عارفانه

آثار هدف یا وسیله بودن دنیا

(بدان ای سالک عزیز!) «ابن یعقور» از اصحاب امام صادق(ع) نقل کرده است که روزی حضرت فرمود: هر کس که شب را به صبح رساند و روز را به شب آورد، در حالی که دنیا بزرگ‌ترین هم و غم او باشد، خداوند فقر را بین دو چشمانش قرار می‌دهد و کارهای او را درهم می‌کند تا سردرگم و حیران شود. این شخص از دنیا برخوردار نمی‌شود مگر به اندازه همان مقداری که خدا برایش مقرر و قسمت کرده است، اما در مقابل هر کس که شب را به روز رساند و روز را به شب آورد در حالی که آخرت بزرگ‌ترین هدف اوست خداوند متعال، بی‌نیازی را بین دو چشم او قرار می‌دهد و کارهایش را برای او سامان و گردآوری می‌کند. (بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۷) این روایت به مسئله هدف و وسیله بودن دنیا اشاره می‌کند، یعنی انسان‌ها (سالکین) در دنیا به دو گروه تقسیم می‌شوند، یک گروه دنیا را برای خود هدف قرار می‌دهند و گروه دیگر آخرت را بزرگ‌ترین هم خود می‌سازند. روایت این دو گروه را با هم مقایسه کرده و آثار مترتب بر این دو نگرش و هدف‌گیری را بیان می‌فرماید. [1]

۱- رسائل بندگی، آیت‌الله شیخ مجتبی تهرانی، ص ۱۹۳

صفحه معارف روزهای: یک‌شنبه، سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱